

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال هفتم، شماره سیزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

تصویر شاهد آزادی در شعر فرخی (علمی- پژوهشی)

دکتر محمود فضیلت^۱

همایون شکری^۲

روح‌الله اسدی^۳

چکیده

واژگان، در بیان شاعران، در هر عصری، کارکردهای مخصوص خود را می‌یابند. هر تحول معنایی واژه، مورد دگرگونی طیف وسیعی از معانی پیرامون آن واژه می‌گردد. در بررسی واژگان «شاهد» و «آزادی» در ادبیات گذشته، در هر مورد، با تعریفی مبتنی بر ذهن و زبان شعرا و ادبای گذشته زبان فارسی مواجه هستیم. در عصر مشروطه، با دگرگونی نگرش شاعران و تغییر کارکرد شعر، طیف‌های کارکردی این واژگان صورتی دیگرگونه یافت. فرخی یزدی، واژه شاهد را، با تمام بار فرهنگی آن، در ادوار مختلف شعر فارسی، با آزادی در مفهوم جدید خود، ترکیب نموده است. وی با حفظ سنت شعری، آزادی را معشوق خود قرار داده است. لذا نگارندگان در این جستار برآنند تا خلأقیّت شاعر در به کارگیری ترکیب این دو واژه را، در جهت بیان موضوعات شعر مشروطه، بررسی نمایند.

واژه‌های کلیدی: فرخی یزدی، شاهد، آزادی، غزل، ادب مشروطه.

^۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران.

^۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی کرمانشاه: homaion@gmail.com

^۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۰۳/۲۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۰۹/۱۱

۱- مقدمه

از آن هنگام که «کشور خواب‌آلود ایران از خواب دیرین سر برآورد» (آرین‌پور، ج ۲، ۱۳۸۲:۳) ادبیات، به معنای خاص آن، به عنوان مؤثرترین ابزار بیان، مورد استفاده مشروطه خواهان قرار گرفت و از آنجا که «محرک اصلی و به اصطلاح «موتور» تغییر و تحوّل سبک، تغییر و تحولات اجتماعی است» (شمیسا، ۱۳۸۲:۱۹۲) تغییرات سیاسی - اجتماعی دوران مشروطه بر شعر و ادب آن عصر کارگر افتاد. «ادبیات مشروطه، شامل بخشی از ادبیات کهن فارسی است که از یک سو ریشه در دهه سوم سلطنت ناصرالدین شاه و ویژگی‌های عمومی آن دارد و از دیگر سو در ادبیات نوینی متجلی می‌شود که تا سال‌های قریب به کودتای سال ۱۲۹۹ و حتی چند سال بعد از آن ادامه می‌یابد» (آژند، ۱۳۶۳: ۳۳۳).

ذهن و زبان شعر مشروطه، در ادبیات کهن فارسی ریشه دارد. تحولات سیاسی و اجتماعی آن عصر مفاهیم و ارزش‌های جدیدی را به موضوعات گذشته ادبیات فارسی افزود؛ اما زبان، بیان و نحوه ادای این مفاهیم، با همان اصول ادبی خوی گرفته شعری، طی قرون متمادی، صورت می‌گرفت.

درون‌مایه و موضوعات شعر مشروطه به طور عام، وطن، آزادی، برابری، مدنیّت غرب و انتقادات اجتماعی و سیاسی است (آجودانی، ۱۳۷۲: ۶۲۲). این مفاهیم، در ادب کلاسیک فارسی بی‌سابقه بودند. پس نیاز بود که با گذشت زمان، بر تبخّر عرضه‌کنندگان این مفاهیم افزوده شود. به همین دلیل، با مفاهیم جدید، در عصر مشروطه به صورت «تقلیل» یعنی تنزل دادن مفاهیم از معنای اصلی، «تبدیل» یعنی یک یا چند مفهوم را به مفهوم دیگر مبدل کردن به گونه‌ای که از محتوای اصلی خارج شود، «تلفیق» یعنی در آمیختن مفهوم‌های رایج در یک فرهنگ با مفهوم‌های رایج در فرهنگ دیگر و یا در مواردی اندک مطابق بر مفهوم برخورد می‌شد (محمودی، ۱۳۸۶: ۱۹). این امر نشانگر این مسئله است که «عوامل فرهنگی [و سیاسی] هیچ وقت تأثیر سریع روی ادبیات نمی‌گذارند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۸۸).

۱-۱- بیان مسئله

ادبیات مشروطه، یکی از شاخه‌های پربار ادب فارسی است. دوران مشروطه، دوران تغییر و تحولات بی‌سابقه سیاسی - اجتماعی است. این تحولات بر ادبیات ایران تأثیرات فراوان

گذاشت. همان‌گونه که لایه‌های مختلفی از اجتماع سعی داشتند خود را با این تحولات هم‌سو کنند، ادبا و شعرا نیز می‌کوشیدند خود را با این تغییرات هماهنگ نمایند. در این راه، رفته رفته محتوا و قالب شعر فارسی دگرگون شد؛ به این شکل که هر چه از ابتدای روند تغییرات دورتر می‌شویم، تغییرات گسترده‌تری را شاهد هستیم و طبیعی است که نباید دگرگونی‌های گسترده‌ای را در حوزه ادب مشروطه نسبت به گذشته ادبی ایران انتظار داشت.

در یک دورنمای کلی، شاعران این دوره از لحاظ قالب و زبان شعری وام‌دار شاعران متقدم هستند؛ اما با ظهور جنبش مشروطه و دمیده شدن هوایی تازه در فضای شعر این عصر بسیاری از مضمون‌ها چون آزادی، برابری، حاکمیت قانون و ... نگرش شاعران مشروطه را از فضای مألوف و سنتی دور کرد. از میان این شاعران، فرّخی یزدی که پشت گرم به سنت غزل و آگاه به چند و چون ادب کلاسیک بود، سعی داشت مفاهیم تثبیت شده ادب کلاسیک را با مفاهیم نو ظهور ادب مشروطه پیوند دهد. وی با ذهنی خلاق مفهوم آزادی را جایگزین معشوق، با تمام ویژگی‌هایش در ادب سنتی کرد. با توجه به این تحول بنیادین در شعر فرّخی، لزوم شکل‌گیری پژوهشی مستقل در این زمینه احساس می‌شود.

۱-۲- پیشینه تحقیق

فرّخی یزدی، به عنوان یکی از شعرای برجسته مشروطه، همواره مورد توجه صاحب‌نظران بوده است. در مورد فرّخی و شعر او پژوهش‌های فراوانی صورت پذیرفته است؛ حال آنکه با توجه به تلاش‌های فراوان و قابل ستایش پژوهندگان، بسیاری از جنبه‌های شعر او ناگفته مانده است. آنچه در مورد فعالیت‌های ادبی او برجسته شده است، بیشتر جنبه‌های سیاسی کار اوست. شعر فرّخی، همراه با جریان عمومی عصر مشروطه و با تأثیر از جریان‌های اجتماعی - سیاسی عصر دچار تغییر مضمون شده بود.

پژوهش‌های مختلفی در مورد تغییر مضمون در شعر مشروطه انجام پذیرفته است؛ اما به صورت دقیق و موشکافانه خصوصیات زبانی و سبکی شعر مشروطه مورد مطالعه و مذاقه قرار نگرفته است. در این پژوهش، نگارندگان با تأکید بر واژگان «شاهد» و «آزادی»، سعی کرده‌اند یکی از مهم‌ترین خصوصیات سبکی شعر فرّخی را بررسی نمایند.

۳-۱- ضرورت و اهمیت تحقیق

موج گستردهٔ مدرنیته، در زمان مشروطه، تأثیراتی فراوان بر لایه‌های مختلف اجتماع به جای گذاشت. شاعران سوار بر این موج، مفاهیم تازه‌ای را به شعر وارد کردند. مفاهیمی نوظهور که ثمرهٔ ارتباط با دنیای غرب بود. فرّخی نیز چون بسیاری از شعرای آن روز، شعر را ابزاری در جهت نیل به مقاصد اجتماعی - سیاسی خود قرارداد. او با آشنایی عمیق با ادب گذشته و نگاهی خلاق و نوگرا نسبت به مفاهیم نوظهور، شعر را عرصهٔ تلفیق مفاهیم سنتی و نو نمود. وی برای برجسته‌تر نمودن مفهوم جدید آزادی در معنای امروزی آن، این مفهوم را جایگزین معشوق، با تمام ویژگی‌های آن که گاه در ادب عرفانی در معنی خداوند به نهایت قداست خود می‌رسد، کرده است. درک زاویهٔ نگاه یک شاعر همواره می‌تواند کلید ورود به دنیای او باشد. با توجه به این مقدمات، ضروری است در جهت درک بهتر شعر فرّخی به بررسی دگرگونی‌های متأثر از تحولات اجتماعی - سیاسی پرداخته شود.

۲- بحث

۲-۱- فرّخی یزدی

میرزا محمد فرّخی یزدی، فرزند محمد ابراهیم در سال ۱۳۰۶ ق در شهر یزد در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد. مقدمات زبان فارسی و عربی را در مکتب‌خانه‌های زادگاهش فرا گرفت. سپس در مدرسهٔ مرسلین یزد، که مسیونرهای انگلیسی تأسیس کرده بودند، تحصیلات خود را ادامه داد. انتقاد از سیاست‌های مذهبی مسیونرها باعث شد او امکان ادامهٔ تحصیل در این مدرسه را از دست بدهد. پس از اخراج از مدرسه، به کارهایی از قبیل پارچه بافی و نانواپی مشغول شد. با وجود این، از سرودن شعر دست برنداشت. این ایام با اتفاقات مشروطه همزمان بود. فرّخی، تحت تأثیر فضای آن روزگار، آزادی را موضوع شعر خود قرار داد، پس از صدور فرمان مشروطه، اشعاری در وصف آزادی سرود. این موضوع تا پایان عمر وی ادامه داشت. دوختن لبان او به وسیلهٔ ضیغم الدوله قشقایی به سال ۱۲۹۸ ه. ش، تحمّل

زندان‌های گاه و بی‌گاه و حتّی تبعید در تضعیف ارادهٔ او تأثیری نداشت (آرین‌پور، ج ۳، ۱۳۸۲: ۵۰۳).

انقلاب اکتبر روسیه، تأثیر عمیقی بر شعر و منش سیاسی فرّخی گذاشت. روزنامهٔ «طوفان»، که توسط فرّخی منتشر می‌شد و اولین شمارهٔ آن، روز جمعه، دوم شهریور ماه سال ۱۳۰۰ منتشر گردید، به خوبی نمایانگر رویکردی است که از انقلاب روسیه وام گرفته شده بود. روزنامهٔ فرّخی، که یکی از جراید خوب آن زمان بود، محل گردآمدن گفتار بسیاری از نویسندگان آن روزگار بود (آرین‌پور، ج ۳، ۱۳۸۲: ۵۰۵). توقیف‌ها پاداشی بود به لحن تند و بی‌پروای طوفان:

ما را چو فرّخی همه خوانند تندرو
روزی گر از حقایق ناگفته دم‌زنیم
(فرّخی، ۱۳۶۹: ۱۶۲)

قدردانی مردم از او به گونه‌ای دیگر بود. فرّخی، که به تازگی از جشن دهمین سال انقلاب اکتبر بازگشته بود، در دورهٔ هفتم قانون‌گذاری (سال‌های ۱۳۰۷ – ۱۳۰۹) از یزد، به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در این دوره، تنها او و نمایندهٔ رشت در اقلیت بودند (آرین‌پور، ج ۳، ۱۳۸۲: ۵۰۶).

دیری نیاید که او مجبور به ترک ایران شد و تا سال ۱۳۱۲ در آلمان بود. پس از بازگشت به ایران، باز این کار روزنامه بود که او را راهی زندان کرد. البته این بار نه به جرم مقاله‌نویسی یا سرودن شعر، بلکه به علّت بدهی کاغذ. سرانجام فرّخی با تزریق آمپول هوا در زندان قصر، در مهرماه سال ۱۳۱۸ کشته شد. «فرّخی، صرف‌نظر از اینکه چه مرامی داشته، روزنامه‌نویس و شاعر توانای ملی و سیاسی است ... مجموعهٔ اشعار فرّخی، ترانهٔ آزادی و برادری، پیکار با بیگانه‌پرستی و نادرستی و اعتراض بر ضدّ تمام سازمان‌های سیاسی و اجتماعی است که سیاست‌های استعمار امپریالیسم را بر دوش ملت‌ها تحمیل کرده‌اند» (آرین‌پور، ج ۳، ۱۳۸۲: ۵۰۷).

یکی از نکات قابل ذکر در مورد فرّخی، که باعث تفاوت وی با دیگر شاعران این عصر شده، این است که او «از یک جهان‌بینی ثابت و نزدیک به مبانی ایدئولوژیک برخوردار

است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۴۸). به بیانی دیگر اشعار فرّخی، به شکلی منسجم، نمایانگر اعتقاد به آرمانی است که شاعر حاضر است به خاطر آن، خود را قربانی سازد.

قالب اصلی شعر فرّخی، غزل است. «فرّخی یزدی، در این عصر، غزل سیاسی را در عالی‌ترین طرز سروده و در این کار توانسته جان سیاسی و سیمای انقلابی تازه‌ای به غزل فارسی بدهد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۰۷). «گو اینکه این اشعار نشانگر نوآوری‌های چشمگیری در سبک نیست» (آژند، ۱۳۶۳: ۱۰۷).

وی، جان غزل را درک کرده بود و با پیوند آن به مضمون‌های معاصر عصر خویش، نوعی غزل خاص را به مخاطبان ارائه می‌داد که از سویی پیوندی زبانی با سنت غزل داشت و از سوی دیگر آمال انسان آرمانی عصر خویش را تصویر می‌کرد. عاشق برانگیخته غزل، این بار برای معشوقی به نام «آزادی» می‌کوشد. نگارندگان، با پذیرش این نکته، ابتدا به بررسی سابقه کلمات «شاهد» و «آزادی» می‌پردازند. سپس تغییر کارکرد و مفهوم واژه شاهد و منطبق کردن خصوصیات شاهد زیباروی ادب کلاسیک بر «آزادی» در شعر فرّخی را توضیح خواهند داد.

۲-۲- شاهد

واژگان زبان منعکس‌کننده دگرگونی‌هایی است که در طول زمان در فرهنگ جامعه بروز می‌کند (باطنی، ۱۳۸۶: ۶۲). آنچه مسلم است، آن است که واژگان، ابزار و مصالح کار نویسنده‌اند و نویسنده توانا با به کارگیری درست و به موقع آنها، با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، رسالتی خاص بر دوش واژگان می‌نهد.

برای واژه «شاهد» در فرهنگ لغات و متون گذشته معانی مختلفی از قبیل گواه، مرد و زن زیبارو، مطلق زیبایی و ... ذکر شده است. این واژه، در کلام عرفا کاربرد گسترده‌ای دارد. شاهد، در کلام ایشان جنبه روحانی و جمال پرستانه به خود گرفته است. تا جایی که می‌توان گفت: «شاهد از واژگان نمادین عرفانی است» (برومند سعید، ۱۳۷۱: ۹۶۱). استاد فروزانفر، در مورد این واژه می‌گوید: «شاهد از اصطلاحات ویژه صوفیان است که بر مردم زیباروی اطلاق می‌نموده‌اند. بدان مناسبت که گواه قدرت و لطف صنع آفریدگار جهانند و به معنی مطلق زیبا

تصویر شاهد آزادی در شعر فرّخی/ ۲۵۵

اعم از ذی روح نیز استعمال کرده‌اند» (فروزانفر، ۱۳۵۵: ۲۶۳). عرفا «حق را به اعتبار ظهور، شاهد گویند» (سجّادی، ۱۳۸۶: ۴۹۶).

فخرالدین عراقی در تعریف شاهد می‌گوید: «تجلی را گویند» (عراقی، بی‌تا: ۴۳۰). ابوالحسن دلمی در معنی شاهد گفته است: «شاهد به حسن کلی و صانعی واحد شهادت می‌دهد و گواهی صادق است» (نزهت، ۱۳۸۹: ۵۲). بر این اساس، شاهد، در کلام عرفا دارای بار معنایی است فراتر از معشوقگی:

با این عطای ایزدی، با این جمال و شاهدی فرمان‌پرستان را نگر مستغرق فرمان شده
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۱۲۷)

«شاهدی»، مقامی است که عرفا در آن ظهور تجلی خداوند را منظور داشته‌اند. شاهد، به عنوان محل عشق‌ورزی عرفا، در حکم پلی به عالم بالا است. می‌توان گفت که شاهد، معشوقی خاص و ویژه است. معشوقی که به خودی خود، ویژه و خاص نیست؛ بلکه این نگاه خاص عاشق است که معشوق را به این مقام می‌رساند. بر این اساس، واژه شاهد، دارای بار معنایی خاصی است که فرّخی با درک آن، در شعر سیاسی - اجتماعی خود از آن بهره برده است. شاعر عصر مشروطه، در شعر خود انسانی را توصیف می‌کرد که آرمان‌هایی متفاوت با گذشته داشت. اما برای این تغییر مضمون، شیوه بیان تغییر نکرد:

دلم بسوخت که بر صورت تو خال سیاه به سان ملت محکوم جاهل افتاد
(عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۲۲۷)

چها گذشت ز زلفت به دل چه می‌دانی به کارگر ز سرمایه‌دار می‌گذرد
(همان: ۲۳۹)

کاربرد اصطلاحات و نیز فضای دو بیت فوق، که مشتق است نمونه خروار، مضامین عاشقانه‌ای را در بر دارد که در ادب کلاسیک به کرات به کار رفته؛ اما در هر دو بیت شاهد پیوند این مسائل با مضامین جدید هستیم. در دو بیت بالا، روشنگر مسائل عقلی، امری محسوس، برگرفته از دغدغه‌های عصر معاصر شاعر است. هدف از مطرح کردن مسئله در مصراع اول، توضیح مسئله مصراع دوم است؛ گویی مسائل عقلی مطرح شده در

مصراع اوّل دو بیت، بر خلاف سنت ادبی، برای مخاطب آشناتر از مسائل مصراع‌های دوم است و این مسئله عقلی است که بایستی خواننده را به درک مسئله محسوس راهنما باشد. فرّخی یزدی، از آشنایی خود با ادب کلاسیک و به خصوص سنت غزل، به نحو احسن سود برده. وی مفاهیم عصر مشروطه را مضمون غزل خود قرار داده و پیوندی هنرمندانه را به نمایش گذاشته که باعث گیرایی و روایی غزل او شده است.

در شعر فرّخی، «شاهد» در معانی متداول، جز مضامین عرفانی، به کار رفته است. در مثال‌های زیر «شاهد» در معنای گواه، مطلق زیبایی و زیبارو به کار رفته است:

خرّم آن شب که ز پیمانه چو پیمان بستی

شاهد ما و تو جز شاهد پیمانه نبود

(فرّخی، ۱۳۶۹: ۱۳۵)

چون ز شهر آن شاهد شیرین شمایل می‌رود

در قفایش، کاروان در کاروان دل می‌رود

(فرّخی، ۱۳۶۹: ۱۲۷)

گذشته از این کاربردها، در ادامه خواهیم دید که فرّخی ترکیبی ویژه از واژه‌های «شاهد» و «آزادی» ارائه نموده است. در این جا یادآوری این نکته لازم است که فرّخی، همچون گذشتگان، «شاهد» را به عنوان معشوق نیز به کار برده است؛ اما معشوق او انسان نیست. معشوق او «آزادی» است. برای روشن شدن موضوع بایستی به معنا و مفهوم آزادی نیز پرداخت.

۲-۳- آزادی

«آزادی» از واژگان کلیدی ادبیات مشروطه است. مقصود از آزادی، در ادب مشروطه، با مفهوم سنتی این واژه متفاوت است. «اگر بخواهیم درباره مفهوم سنتی آزادی قدری تأمل کنیم، می‌توان آزادی را در تقابل با بندگی و بردگی بدانیم. هر کسی بنده نباشد و در قید رقیّت و عبودیت نباشد «آزاد» است. در این رباعی که از قدیمی‌ترین رباعی‌های زبان

تصویر شاهد آزادی در شعر فرّخی/ ۲۵۷

فارسی است و ابوسعید (۳۵۷-۴۴۰) آن را می‌خوانده است، تقابل آزادی و بندگی را می‌توان دید:

آزادی و عشق چون به هم نامد راست

بنده شدم و نهادم از یک سو خواست

زین پس چونان که خواهد دوست رواست

گفتار و خصومت از میانه بر خواست

و از عجایب اینکه تفسیر عرفانی قدمای ما از کلمه آزادی، تفسیری پارادوکس گونه است. آنها «اوج آزادی» را در «کمال عبودیت» حق تعالی می‌دیدند. این نکته با معیارهایی که در جهان بینی ایشان وجود داشته، تفسیری بسیار ژرف و پذیرفتنی دارد» (شفیعی-کدکنی، ۱۳۹۰: ۴۳). پس در گذشته، به جانبی متعلق شدن و از هزار رستن را کمال آزادی می‌دانسته‌اند:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

مگر تعلق خاطر ماه رخساری که خاطر از همه غم‌ها به مهر او شاد است

(حافظ، ۱۳۸۴: ۲۳)

از واژه آزادی معنایی چون حریت، اختیار عمل، وارستگی، نجابت و... نیز خواسته شده است. فرّخی یزدی نیز از این کارکردهای معنایی واژه غافل نبوده است:

ز آن پیش که آزاد شود سرو تهی دست ما پرچم آزادگی افراشته بودیم

(فرّخی، ۱۳۶۹: ۱۵۷)

خاک پای سرو آزادم که با دست تهی سر فرازی با درختان توانگر می‌کند

(همان: ۱۲۶)

کارکرد این واژه، در ادوار بعد ادب فارسی گسترده تر می‌شود. «کلمه آزادی به کرات در شعر کهن فارسی آمده ... مفهوم آزادی که حکومت قانون و نوعی نظم اجتماعی متکی بر برابری است، چیزی بود که در نتیجه آشنایی شعرا و ادبای ایران با غرب در اندیشه‌ها و

احساسات آنها رسوب کرد» (آژند، ۱۳۶۳: ۳۳۳). آشنایی ایرانیان با مفهوم غربی آزادی از طریق هند، روسیه و امپراتوری عثمانی بود (همان: ۳۳۴). این گونه نبود که همگان بر سر مفهوم آزادی توافق داشته باشند؛ به عنوان مثال از نگاه برخی «آزادی یک دشنام بزرگ است و از کلمه قبیحه آزادی سخن گفته‌اند» (محمودی، ۱۳۸۶: ۱۹). با وجود این مخالفت‌ها یکی از دستاوردهای مشروطیت و رکن رکین آن همین آزادی می‌باشد.

به طور کلی، شعر دوران مشروطه، ستایشگر بزرگ آزادی است. با دگرگونی ارزش‌های زندگی نوع عواطف و برداشت از زندگی نیز دگرگون می‌شود. «در اینجا بود که شعر مشروطیت، با زمینه تند عاطفی خویش، شکل گرفت و بالید و شکفته شد و مسائل عاطفی انسان عصر، در شعر ایرج، بهار، دهخدا، عشقی، عارف، لاهوتی، فرخی و دیگران مورد نظر قرار گرفت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۰۴). انسان توصیف شده در شعر مشروطه، انسانی آزادی خواه است. آرمان او دست‌یابی به آزادی است. این واژه، در ذهن شاعران، صورخیال را برمی‌انگیزد.

۲-۴- غزل سیاسی - اجتماعی

مضامین اجتماعی در قلم شعرای متقدم همانند ناصر خسرو، سنایی، حافظ، سیف فرغانی و ... مطرح شده است. در دوره معاصر، نخستین نمونه غزل اجتماعی در شعرهای فتح‌الله‌خان شیبانی (۱۳۰۸-۱۲۴۱) مشاهده می‌شود. گفتنی است که شعر وی و شعرای قبل از او دارای مشخصه‌های هماهنگ با درک امروزی از سیاست و اجتماع نیست (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۸۸). نطفه شعر سیاسی - اجتماعی با نفوذ عقاید غربی در ادبیات مشروطه بسته شد. خامه‌به-دستان عصر مشروطه، از طریق ترجمه، رفت و آمدها، تحصیل و تعامل با دنیای غرب با مفاهیمی جدید، چون دمکراسی و آزادی آشنا شدند. این مضامین به زودی وارد ادبیات شد و موجب تغییر مضامین غزل گردید. «در عصر مشروطیت غزل سیاسی رواج گرفت و اغلب شاعران این عصر که غزل سروده‌اند هر کدام یکی دو غزل از نوع غزل سیاسی دارند؛ اما فرد شاخص این شیوه که در انتهای این دوره قرار دارد فرخی یزدی است» (همان: ۹۸).

بعد از تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی در عصر مشروطه و با تغییر کارکرد شعر و ادبیات گروهی از کلمات، معنایی نو یافتند. نویسندگان و شعرای عصر مشروطه با دانش ادبی آموخته از متون کلاسیک ادب فارسی، مضمون‌های نوین وارد شده از غرب را به مخاطب ارائه می‌دادند. البته بودند کسانی که دست به نوآوری‌هایی می‌زدند یا کسانی که در سرودن شعر به نحو صحیح ناتوان بودند. جریان عمومی، همان بود که گفتیم. فرّخی یزدی یکی از شاعران این جریان بود. وی با درک گره‌خوردگی شعر با مسائل سیاسی و اجتماعی در عصر مشروطه از میان قالب‌های مختلف شعری، غزل را برای بیان این مسائل انتخاب می‌کند.

قالب غزل با مفاهیم عاشقانه پیوندی دیرین و سخت دارد و «در لغت به معنی عشق‌بازی و سخن گفتن با زنان» است (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۲۲۴). غزل، دارای زبان و بیان خاصی است که در هر صورت گریزی از به کاربردن آن نیست. در عصر مشروطه، فرّخی، با وجود گنجانیدن مفاهیم جدید همچنان زبانی کهن دارد. وی حتی گوشه چشمی به کاربرد کهن غزل دارد.

چون نافه خون به دل ز غزالان مشک‌موسست هر کس چو فرّخی غزل عاشقانه داشت
(فرّخی، ۱۳۶۹: ۹۶)

بس در مقام جانان، چون بنده جان فشانندیم در عشق شد مسلّم، پروردگاری ما
(همان: ۷۸)

فرّخی که خود را «پروردگار عشق» می‌داند غزل‌های عاشقانه ماندگاری را به ادب فارسی تقدیم کرده است. با وجود این، قسمت عمده کار فرّخی پرداخت مضامین و مفاهیم جدید با زبانی سنجیده و ورزیده است. فرّخی در غزل زیر «به خاطر اینکه در این شعر سبک جدیدی از غزل را عرضه کرده و از نظر محتوا با غزل‌های سابق فرق دارد، مباحث کرده است» (آژند، ۱۳۶۳: ۱۰۷).

ای که پرسی تا به کی در بند در بندیم ما تا که آزادی بود در بند، در بندیم ما
خوار و زار و بی‌کس و بی‌خانمان و در به در با وجود این همه غم، شاد و خرسندیم ما

جای ما در گوشه ی صحرا بود مانند کوه
 در گلستان جهان چون غنچه‌های صبحدم
 مادر ایران نشد از مرد زاییدن عقیم
 ارتقاء ما میسر می‌شود با سوختن
 گر نمی‌آمد چنین روزی کجا دانند خلق
 کشتی ما را خدایا ناخدا از هم شکست
 در جهان کهنه ماند نام ما و فرّخی
 گوشه گیر و سربلند و سخت پیوندیم ما
 با درون پر ز خون در حال لبخندیم ما
 زان زن فرخنده را فرزانه فرزندیم ما
 بر فراز مجمر گیتی چو اسفندیم ما
 در میان همگنان بی‌مثل و مانندیم ما
 با وجود آنکه کشتی را خداوندیم ما
 چون ز ایجاد غزل طرح نو افکندیم ما
 (فرّخی، ۱۳۶۹: ۸۰)

و در جای دیگر می‌گوید:

غزل نامه طوفان به مضامین جدید
 در بر خسرو شیرین دهنان چون شکر است
 (همان: ۱۰۲)

انقلاب کشورهای چون روسیه و تحولات مصر، تقابل سرمایه‌داری و نظام کارگری، افکار عموم، عفو عمومی، شورا، ملت و وطن (در مفهوم جدید)، انتقاد از سنت‌ها، خمودگی و بی‌حسی مردمان (زندگان مرده)، وضعیت زنان و بسیاری دیگر از مفاهیم جدید در شعر او بازتاب داشته است. در این دوره، ظهور شعر سیاسی - اجتماعی با نگرش عینی، عواطف سرشار ناسیونالیستی، لحن بیان شعارگونه روزنامه‌ای، گرایش نسبی به تجدد در فرم‌های شعری، تلاش برای آفریدن تصاویر جدید متأثر از ادبیات فرنگ و ترک و ظهور ادبیات چپ‌گرا و نفوذ مفاهیم جدید در قالب‌های کهن و ... مهم‌ترین ویژگی‌های ادبیات آن محسوب می‌شود. چگونگی بیان مفاهیم تازه، اهمیت فراوانی دارد و می‌تواند نشان از خلاقیت و توانایی یک شاعر داشته باشد. اینکه شاعر بتواند از امکانات زبان و گذشته‌ای که هر واژه داشته باشد دقیق و به‌جا استفاده کند می‌تواند در توفیق او در القای مفاهیم نوین اثر بسزایی داشته باشد.

خواننده ادب آشنا و حتی عموم مردم، به زبان و بیان صیقل خورده به وسیله ادبا و شعرای گذشته تکلم کرده و با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند. «ادبیات بر زبان دوره خود بنا

می‌شود؛ اما نسبت به نُرم عصر تغییراتی دارد، سپس این تغییرات در دوره بعد جزو زبان می‌شود. بدین ترتیب هم زبان بر ادبیات و هم ادبیات بر زبان تأثیر می‌نهد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۸). اختلاف از نُرم در ادبیات عصر مشروطه به کار بردن مفاهیم جدید، به زبانی است که مخاطب با آن آشناست. این امر می‌تواند به طرق مختلف بروز یابد. استفاده از کلماتی که بار معنایی خاصی را به دوش می‌کشند، استفاده از اصطلاحات و ترکیبات خاص، بهره‌گیری از معانی و مضمون‌های عمومی در متون ادبی و حتّی ادب عامه و ... از مواردی است که شاعر و نویسنده از سنت ادبی بهره‌می‌گیرد. فرّخی، که به تعبیر خود «شاگردی اهل سخن» کرده است، دانش ادبی خود را برای عرضه مفاهیم نوین به کار گرفته است:

ساغر تقدیر ما را مست آزادی نمود زین سبب نشئه آن ماده مدهوشیم ما

(فرّخی، ۱۳۶۹: ۸۶)

شحنه و شیخ وشه و شاهد و شیدا همه مست در همه دیرمغان آدم هشیار نبود

بود اگر جامعه بیدار در این دیر خراب جای سردار سپه جز به سردار نبود

(همان: ۱۴۵)

گر که شورای خط و خال تو امداد کند

یک جهان جان و دل از بندگی آزاد کند

(همان: ۱۸)

جز سنت غزل، از اسطوره‌های ایرانی نیز در جهت ابراز ناسیونالیسم، که از مفاهیم جدید بود، بهره برده:

ز آزادی جهان آباد و جرج کشور دارا پس از مشروطه با افزار استبداد می‌گردد

(فرّخی، ۱۳۶۹: ۱۲۰)

لطمه ضحاک استبداد ما را خسته است با درفش کاویان روزی فریدون می‌شویم

(همان: ۱۶۰)

می‌بینیم که غالب مضمون‌پردازی‌ها پیرامون مفاهیم نو، در چهارچوب سنت شعری گذشته ادب فارسی عرضه می‌شود. در همین راستا، فرّخی، آزادی را جایگزین معشوق شعر کهن فارسی می‌کند. با همان خصوصیات معشوق شعر کهن. «در حوزه شعرهای

عاشقانه، معشوق این شعرا معشوقی کلی است. این کلیت به حدی است که معشوق شعر غنایی این دوره، همان معشوق شعر غنایی دوره سعدی است؛ چنان که معشوق شعر غنایی سعدی نیز همان معشوق شعر غنایی فرخی سیستانی است. به هر حال، معشوق، موجودی است قدسی و دست نیافتنی و ظالم و جابر و خون‌خوار» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۳). اصولاً آزادی‌خواهی در شعر فرخی با آنچه از سنت عشق‌ورزی می‌دانیم گره‌خورده است. «شعر دوره مشروطه چنان پرشور، کوبنده و تندرو است که جایی برای کاربرد صورخیال باقی نگذاشته است؛ یعنی باید گفت اساس هنر شاعری در این دوره، متکی بر نوآوری در زمینه تخیل نیست» (آزند، ۱۳۶۵: ۳۲۸). هدف اصلی ابراز مفاهیم جدید است؛ نه نوآوری در حوزه بیان و تخیل.

تا در ره آزادی شد عشق مرا هادی گمگشته در آن وادی بس قافله‌ها داریم
(فرخی، ۱۳۶۹: ۱۶۱)

در این بی‌انتهای وادی چو پا از عشق بنهادی به گرد شمع آزادی تو را پروانگی باید
(همان: ۸۱)

دانی که بود رهرو آزادی گیتی آنان که در این بادیه آغشته خونند
(همان: ۱۰۳)

در اندیشه ایرانی، برای رسیدن به کمال مطلوب، راهنمایی بهتر از عشق نمی‌توان داشت؛ به همین دلیل، شعرا و نویسندگان، عاشقانه کوشیدن را راه دست‌یابی به هر ناممکن می‌دانند. این شیوه اندیشیدن در شعر فرخی نیز حاکم است. تلاشگر عرصه سیاست، در شعر فرخی، بایستی عاشقانه، همچون پروانه به گرد شمع، باشد. در این راه از آغشته به خون بودن ابایی نداشته باشد؛ بلکه شرط صدق او همین امر است. اینها همگی یادآور سنت غزل است. انسان آرمانی غزل فرخی در راه رسیدن به معشوق خود، که آزادی است، بایستی همانگونه تلاش کند که عاشق در غزل سعدی و حافظ. مثال‌های فراوانی می‌تواند شاهد این مسئله باشد. نکته قابل ذکر این است که معشوق شعر فرخی (آزادی)، در شعرهایی که محتوایی سیاسی دارد، درست مانند غزل گذشته، با ابهام عرضه شده است. معشوق غزل فرخی، همچون گذشته کلی است؛ یعنی همان‌گونه که نمی‌توان به درستی در

تصویر شاهد آزادی در شعر فرّخی/ ۶۶۳

مورد چگونگی سیمای معشوق در گذشته ادب فارسی اظهار نظر کرد، در مورد خواست فرّخی از آزادی نیز دست ما خالی است. او آزادی ایران و ملت‌اش را از استبداد، استعمار و استحمار می‌خواهد:

اهریمن استبداد آزادی ما را کشت نه صبر و سکون جایز نه حوصله باید کرد
(فرّخی، ۱۳۶۹: ۱۱۹)

گر به نقّادی کابینه نمی‌راند سخن خامه فرّخی این قدر گهرپاش نبود
(همان: ۱۳۵)

با عوامل تکفیر صنف ارتجاعی باز حمله می‌کند دایم بر بنای آزادی
(همان: ۱۷۷)

با وجود این گاهی منظور خود را بیان می‌کند:

تا قلم نگردد آزاد، از قلم نمی‌کنم یاد

گر قلم شود ز بیداد همچو خامه هر دو دستم

(همان: ۱۶۷)

در کنار کلیت معشوق، مشخص نبودن تعریف و حدود و منظور از آزادی دلیلی دیگر است بر روشن نبودن خواست فرّخی از مطرح کردن این مفهوم. این خصوصیت، تنها مختص شعر فرّخی نیست؛ بلکه به طور کلی در عصر مشروطه «آزادی و قانون دارای حد و مرز و پذیرش مشخصی نبود. در این زمینه اتوپیای پیش ساخته‌ای وجود نداشت تا شاعر بتواند با الگو قرار دادن آن، آزادی و قانون را در اشعار این دوره پیدا کند» (آژند، ۱۳۶۵: ۳۳۷). به عبارت دیگر، موضوع و مفهوم جدید آزادی، که در گذشته ایران بی‌سابقه بوده، باعث آن شده که در شعر این دوره، به ویژه شعر فرّخی، مفهوم آزادی، مبهم باشد. خواننده به درستی در نمی‌یابد که خواست شاعر دقیقاً از آزادی چیست؟ کوشنده راه آزادی چگونه می‌خواهد آزاد باشد؟ مصداق‌های آزادی چیست؟ چه چیزی آزادی وی را محدود کرده یا مانع آن شده است؟ پاسخ به این سوالات و سوالاتی دیگر از این دست، از شعر این دوره بیرون نمی‌آید؛ زیرا فرّخی و دیگر شعرا در شعر همان‌گونه با مسائل برخورد می‌کردند که از گذشته ادبیات فارسی آموخته بودند.

۲-۵- شاهد آزادی

پیوند واژه «شاهد» و «آزادی» در شعر فرّخی به خوبی نشانگر حضور پررنگ سنت‌های ادبی است. فرّخی با بهره‌گیری از پیشینه معنایی شاهد در مقام معشوق، آن را قابل انطباق بر آزادی دانسته است. کوشنده راه آزادی، برای به دست آوردن آن، همان راهی را می‌پیماید که عاشق برای وصال معشوق قدم در آن نهاده است. واژه «شاهد» در گذشته به دلیل حمل معنای معشوقگی، گاه آنقدر متعالی می‌شود که اشارتگر به معشوق حقیقی، یعنی حضرت حق می‌گردد. ترکیب آن با آزادی به یک باره، تمام بار معنایی مقدسی را که داشت به آزادی منتقل کرد.

همانطور که توضیح دادیم، شاعر برای درک کردن و قبول عام یافتن مفهوم آزادی، از سنت ادبی واژه «شاهد» بهره‌می‌برد. این واژه، نوک پیکان این هدف است. دیدیم که فرّخی، خصوصیات معشوق را بر آزادی منطبق کرده بود. با این کار، آزادی، به یکباره وارث تمام فرهنگی می‌شود که برای معشوقگی تعریف شده بود. فرّخی، دشمنان آزادی و موانع دست‌یابی به آن را جایگزین سنتی می‌کند که عاشق ناکام را تصویر می‌کرد. آزادی را آن‌گونه می‌ستاید که معشوق و عشق را ستایش می‌کردند. عشق، دستگیر و یاریگر آزادی‌خواه و عاشق در راه رسیدن به هدف است. عشق و آزادی‌خواه هر دو در راه رسیدن به هدف نقد جان را می‌بازند. در نهایت به آنجا می‌رسد که «شاهد» را با «آزادی» ترکیب می‌کند. این ترکیب اتفاقی نیست؛ بلکه حاصل تلاشی است که می‌خواهد مفاهیم جدید را در جامه‌ای هر چه مقبول‌تر عرضه شود.

شاهد زیبای آزادی خدایا پس کجاست
مقدم او را به جانبازی اگر پذیرفته‌ایم
(فرّخی، ۱۳۶۹: ۱۶۴)

شرط شاهد بودن، زیبایی است؛ اما باید گفت که زیبایی برای آزادی آن نیست که از شاهد می‌شناسیم. فرّخی سابقه ذهنی مخاطب شعر آشنا را با این ترکیب هوشمندانه به مدد گرفته است تا به او یادآور شود همان‌گونه که عاشق برای وصال شاهد زیار و حاضر به جانبازی است و برای به دست آوردن آزادی، بایستی به جان کوشید. چون شاهد آزادی،

تصویر شاهد آزادی در شعر فرّخی/ ۶۶۵

«جانانه» فرّخی است. جالب اینجاست که چگونگی مرگ او، گواهی صادق بر این موضوع است:

هست جانانه ما شاهد آزادی و بس جان ما در همه جا برخی جانانه ماست
(همان: ۱۰۹)

فرّخی، برای نشان دادن غایت کوشش در مسیر کسب آزادی از تلاش عاشق تا فنا بهره برده است:

عمرها در طلب شاهد آزادی و عدل سر قدم ساخته تا ملک فنا تاخته ایم
(همان: ۱۵۸)

عاشق، پس از طی مرحله فنا به بقا می‌رسد این نکته نیز دست مایه مضمون پردازی پیرامون شاهد آزادی در شعر فرّخی است.

کسی چو من در طلب شاهد آزادی نیست ز آنکه با نیستی از پرتو آن هست شدم
(همان: ۱۶۶)

۳- نتیجه گیری

پایان سخن اینکه ترکیب «شاهد آزادی» تصویرگر فضای اجتماع و ادبیات عصر مشروطه است. اجتماعی که در پی پیوند سنت خود با مفاهیم جدید است. این تصویر نشان می‌دهد که فرّخی، همچون بسیاری از معاصرینش، در پی آن است که مفاهیم و ارزش‌های جدید را با فرهنگ و هویت ملی ایران سازگار سازد. پیشروترین شاعران و نویسندگان مشروطه زبان، بیان و ذهنی سنتی دارند؛ حتی بهره‌بردن از فرهنگ عامه به این معنی نیست که آنها از سنت پیروی نکرده‌اند؛ زیرا شیوه برخورد با مسائل به همان صورت سنتی باقی مانده و با این انحراف از نرم ادبیات کلاسیک تغییری نکرده است.

فرّخی، فرهنگ و مفاهیم عمیقی که واژه «شاهد» در طی قرون متمادی شعر فارسی پذیرفته بود را بر شانه «آزادی» می‌نهد. انسان آرمانی هر عصر، همان عاشق برانگیخته در شعر آن دوره است. عاشق تصویر شده در شعر سنتی، در پی وصال معشوقی است که عاشقانه زیستن را برای او همیشگی کند. در شعر سنتی فارسی، برای معشوق به معنای عام و

شاهد به معنای معشوق خاص، خصوصیات تعریف شده است. فرخی در غزل‌های سیاسی - اجتماعی خود با بهره‌بردن از این خصوصیات و سنت شعری پیرامون واژه «شاهد»، انسان آرمانی عصر خود را تصویر می‌کند. عاشق شعر او معشوقی ویژه به نام «آزادی» دارد که مضمون‌پردازی پیرامون آن، آن‌گونه است که شعرای گذشته کار و بار عاشقی را تصویر می‌کردند.

فهرست منابع

الف. کتاب‌ها

۱. آراین‌پور، یحیی. (۱۳۸۲). *از صبا تا نیما، تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی*. ۳ جلد. چاپ چهارم. تهران: زوآر.
۲. آژند، یعقوب. (۱۳۶۳). *ادبیات نوین ایران*. تهران: امیرکبیر.
۳. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵). *حافظ به سعی سایه*. چاپ دوازدهم. تهران. نشر کارنامه.
۴. سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۶). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. چاپ هشتم. ویراست ۲. تهران: طهوری.
۵. سعدی، مصلح‌الدین بن عبدالله. (۱۳۸۵). *غزل‌های سعدی*. تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. چاپ چهارم. تهران: سخن.
۷. (۱۳۹۰). *با چراغ و آینه (در جستجوی ریشه‌های تحوّل در شعر معاصر ایران)*. تهران: انتشارات سخن.
۸. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). *سبک‌شناسی شعر*. چاپ نهم. تهران: فردوس.
۹. (۱۳۸۳). *کلیات سبک‌شناسی*. چاپ هفتم. تهران: فردوس.
۱۰. صائب، محمدعلی. (۱۳۸۵). *دویست و یک غزل صائب*. به انتخاب و شرح و تفسیر: امیر بانوی کریمی (امیری فیروزکوهی). چاپ دهم. تهران: انتشارات زوآر.
۱۱. فرخی، یزدی. (۱۳۶۹). *دیوان فرخی*. به اهتمام حسین مکی. چاپ نهم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۲. فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۵۱). *مجموعه مقالات و اشعار*. به کوشش عنایت الله مجیدی. مقدمه: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب. تهران: کتابفروشی دهخدا.
۱۳. عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۵۷). *دیوان عارف قزوینی*. انتشارات جاویدان.

۱۴. عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی. (بی تا). **کلیات عراقی**. حواشی و تعلیقات: م. درویش. مقدمه: سعید نفیسی. تهران: سازمان چاپ و انتشار جاویدان.
۱۵. لاهیجی، محمد بن یحیی. (۱۳۸۷). **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**. چاپ هفتم. تهران: زوآر.
۱۶. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۸). **غزلیات شمس تبریزی**. مقدمه، گزینش و تفسیر: محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

ب. مقاله‌ها

۱. آجودانی، ماشاءالله. (۱۳۷۲). **درون مایه‌های شعر مشروطه**. مجله ایران نامه. شماره ۴۴.
۲. باطنی، محمد رضا. (۱۳۸۶). **همبستگی زبان و اجتماع**. مجله بخارا. شماره ۶۴. آذر و اسفند.
۳. برومند سعید، جواد. (۱۳۷۱). **کاربرد شاهد در عرفان**. مجله چیستا. شماره‌های ۸۸ و ۸۹. اردیبهشت و خرداد.
۴. شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۵). **شعر فارسی در ادوار مشروطه**. مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی. شماره ۲۲۷-۲۳۰. مرداد و شهریور، مهر و آبان.
۵. محمودی، سیدعلی. (۱۳۸۶). **تقلیل و تبدیل مفاهیم در ادبیات مشروطه**. مجله آیین. شماره هشتم.
۶. نجفداری، حسین. (۱۳۷۹). **فرخی یزدی و توانمندی‌های غزل در عصر مشروطه**. مجله شناخت. شماره ۲۷. بهار و تابستان.
۷. نزهت، بهمن. (۱۳۸۹). **نظریه عشق در متون کهن عرفانی**. مجله زبان و ادب پارسی. شماره ۴۳.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی